

جلسه ۷۵

اعوذ بالله من الله الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

سال جدید را که مشرف بود به تقارن با اعیاد شعبانیه بخصوص میلاد مسعود مولایمان حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداء و سایر اعیاد معظمه و خود شهر شریف شعبان تبریک عرض می‌کنیم و امیدواریم که این تقارن موجب افزایش برکت‌ها و موفقیت‌ها و خیرات در این سال جدید ان شاء الله بوده باشد. حالا که خب در کنار این اسباب مسرت‌ها و خرسندی‌ها، همان‌طور که سنت الهی در این دنیا همراه است با مصائب و ابتلائات مختلف، خوبی‌ها و خوشی‌ها که مصادف شد با ارتحال جمله‌ای از بزرگان حوزه، مراجع، غیر مراجع رضوان الله علیهم اجمعین و منهم حضرت آقای بیگدلی، آیت الله آقای آشیخ مهدی بیگدلی رحمة الله علیه که دیروز به رحمت خدا رفتند و امروز تشییع‌شان هست. ایشان حق استادی هم به گردن بنده دارند، من مقداری از صمدیه را بین الطلوعین توی حرم مطهر ایشان تشریف می‌آوردند با مرحوم آقای حاج قاسم (فامیلی‌اش را حالا یادم رفت) خدمت‌شان تلمذ می‌کردیم و لطف زیادی به ما داشتند. یک بستگی هم خب بود و خیلی به ما لطف داشتند رضوان الله علیه. خیلی صمیمی بودند، خیلی علم‌دوست بود، بحث‌دوست بود ایشان رضوان الله علیه. حالا ثواب یک حمد و سه بار سوره‌ی مبارکه‌ی توحید و یک صلوات را اهداء می‌کنیم به ارواح همه‌ی این بزرگانی که در این مدت به رحمت خدا رفتند.....

بحث در ادله‌ای بود که اقامه شده برای بطلان بیع فضولی؛ در همان صورت اولی که فعلاً محل کلام است به این معنا که قابلیت حتی صحت و با لحوق به اجازه ندارد. خب به آیات و روایات استدلال شده بود و هم‌چنین تا رسیدیم به دلیل عقل.

در دلیل عقل دو قیاس به هم ضمیمه می‌شود و استنتاج می‌شود بطلان عقد فضولی. قیاس اول این است که اجراء عقد و بالاخره نفس این معامله‌ی بیعیه از طرف فضول تصرف فی مال الاصل بلا اذن و این‌گونه تصرف، تصرف در اموال دیگران بدون اذن آن‌ها این قبیح و حرام است. پس این بیع، این عقد، نتیجه‌ی این قیاس این می‌شود این بیع و این عقد قبیح و محرم است. حالا این نتیجه‌ی این قیاس را صغرای قیاس دیگری قرار می‌دهیم، می‌گوییم بیع فضولی قبیح و محرم است و هر بیع قبیح و محرمی فاسد است پس این بیع فاسد است این عقد فاسد است. البته همین بیان را شیخ می‌فرماید که از دلیل شرعی هم استفاده می‌کنیم حالا صرف نظر که عقل مستقلّ به قبیح و حرمت تصرف در مال دیگران به مقتضای بعضی روایات که فرمود «لا يجوز التصرف فی مال احد الا بطیبة نفس منه» آن هم همین جور می‌شود دیگر با همین دو قیاس تشکیل می‌شود. ولی حالا چون ما دیگر روایات حقیق بود این در روایات هم ذکر می‌شد الان دلیل عقل بما انه دلیل عقلی که فقط همان بیان اول است. شیخ اعظم قدس سره این دلیل را که مطرح می‌فرماید پنج مناقشه در آن فرمودند که این مناقشات خب مورد کلام واقع شده و باید بررسی بشود در کلمات أعلام.

مناقشه‌ی اول که شیخ می‌فرماید که معمولاً هم بزرگان قبول دارند این مناقشه را، این است که این تصرف نیست در مال دیگری، یک کلامی است یک قصدی شخص گفته، کلام تصرف در فرش آن نیست، چیز آن نیست، او یک جایی نشسته دارد می‌گوید که بت هذا الفرش بدون اجازه‌ی مالکش و البته نهی هم نکرده مثل این؛ این تصرف در مال او حساب نمی‌شود، چون نه تصرف تکوینی است نه اعتباری است نه...

شیخ رحمه الله علیه این مطلب را با یک قیودی بیان کردند، فرموده: «و الجواب: أن العقد علی مال الغير متوقّفاً لإجازته غیر قاصد لترتیب الآثار علیها لیس تصرفاً فیه.» عقد بر مال غیر در حالی که متوقع اجازه‌اش است که می‌گوید ان شاء الله می‌رویم با او صحبت می‌کنیم اجازه‌اش را می‌گیریم و نمی‌خواهد هم ترتیب آثار بر او الان بدهد که یعنی تصرف در آن بکند بردارد قبض بدهد یا به آن طرف و امثال این‌ها. این «غیر قاصد لترتیب الآثار علیها لیس تصرفاً فیه». این قیودی که شیخ رضوان الله علیه آورده، فرموده است که کأنّ مفهوم دارد در این مقام یک مقامی است که کأنّ مفهوم پیدا می‌کند که یعنی اگر توقع اجازه را ندارد یعنی نمی‌خواهد بعداً برود اجازه بگیرد و قاصد ترتیب آثار هم هست

این تصرف است. و حال این که خب این باعث نمی شود عقد تصرف باشد آن خود آن قبض و اقباضی که بعد اگر به آن آثار را بعداً اگر برد خود آن ها تصرف است، نه این عقد بشود تصرف، نه این بیع بشود تصرف. و همچنین اگر بنا ندارد برای این که برود استجازه کند و او را راضی کند و اجازه از او بگیرد خب ندارد، خب بنا ندارد، ولی در عین حال باز این عقد نمی شود تصرف در مال او و این بیع نمی شود تصرف در مال او. بنابراین ما به این قیود در اشکال اول نیاز نداریم و می گوئیم باباً اصلاً این و فی کل الاحوال این خود این کار این بیع، نه آن قبض و اقباضی که بعد ممکن است حالا مترتباً بر این انجام بشود، دیگر آن تسلیم و تسلّم بعداً، خود این کار این انشاء این بیع، مسببی که با این انشاء ممکن است بگوئیم ایجاد می شود در عالم اعتبار این تصرف در مال دیگری نیست و این جواب به این شکل درست است. شیخ رضوان الله علیه در این جا یک مطلبی را هم اضافه می کنند که حالا ما، می فرماید: «نعم» که کأنّ با این نعم به دست می آید یک مواردی بیع فضولی تصرف هست، حالا غیر از «نعم»، لو فرض کون العقد علّة تامّة و لو عرفاً لحصول الآثار کما فی بیع المالك أو الغاصب المستقل کان حکم العقد جوازاً و منعاً حکم معلوله المترتب علیه». می فرمایند که اگر یک جایی این عقدی که از طرف فضولی دارد انجام می شود این علت تامه باشد برای آن آثار، مثل کجا؟ مثل جایی که خود مالک اصیل و آن کسی که له این که این بیع را انجام بدهد یا چون مالک است و محجور نیست و کذا یا به خاطر این که ولایت دارد یا هرچه یا وکیل است، هرچند وکیل مفوّض است، او وقتی می آید این بیع را انجام می دهد خب این علت تامه است برای این که باید متاع مردم را که فروخته تحویل شان بدهد، این تصرف را بکند تسلیم بکند اقباض کند. یا غاصب مستقلی که غصب کرده و بنا ندارد بدهد، غصب کرده دزدیده می خواهد برود خودش بفروشد کار ندارد اصلاً به مالک بعداً بروم اجازه بگیرم و رضایتش را جلب بکنم. او هم وقتی می آید می فروشد؛ غاصب، آن علت تامه است برای آن آثار، بعدش باید، ایشان می فرماید این مواردی که علت تامه هست حکم عقد حکم همان معلول آن آثار می شود، اگر آن آثار حرام است عقد هم می شود حرام، اگر آن واجب است یا نمی دانم جایز است عقد هم می شود جایز. در مالک اصیل خب اقباض جایز است پس عقد هم جایز است، در غاصب مستقل آن اقباض حرام است پس آن غضبش هم می شود حرام، چون آن علت برای آن تصرف است و کأنّ ایشان اصولیاً می فرماید که حکم معلول بر علت

مترتب می‌شود. این چیزی است که در ذیل ایشان می‌فرمایند، آن وقت نتیجه‌ی آن چه که در ذیل فرموده این می‌شود که این دلیل در بعضی جاها درست باید باشد مثل غاصبی که حالا آن موقعی که فروخته به این عنوان بوده حالا بعد آمده توبه کرده حالا می‌خواهد برود استهزاء کند، استجازه کند و او اجازه بکند آن معامله‌ای که در هنگام غصب و تمردش انجام داده درست می‌شود یا درست نمی‌شود؟ می‌گوید درست نمی‌شود به خاطر این که آن موقع علت؟؟؟ آن حرام بوده. خب این فرمایش شیخ اعظم قدس سره هم محل اشکال است آن چه که استدراک فرموده و نعم فرموده که هم صغریاً هم کبریاً. اما صغریاً که این علت تامه باشد این هرگز، عقد و انشاء علت تامه برای آن تصرفاتی که آن مبادی خودش را دارد نه این باعث شده...

س: ولو عرفاً.

ج: ولو عرفاً هم باعثش شده. همین طور که امام هم این فرمایش را فرموده است ولذا ناظر به همین کلام است. «و من غیر فرق بین الغاصب و الفضولی ضرورة ان البيع الغاصب الذی یرید العمل علی طبقه لیس تصرفاً فیه. و نعم ترتیب الآثار من قبیل التسلیم و نحوه تصرف فدعوی الفرق فی غیر محلها و اما دعوی کون العقد غاصب المستقل علة تامه عرفاً لحصول الاثر فغریبة لعدم علیة جزماً فضلاً عن العلیة التامة. اما بالنسبة الی اثر الاعتباری او النقل فمعلوم» که علیت ندارد انشاء می‌شود گفت «و اما بالنسبة الی ترتیب الاثر الخارجی فالعقد لا علیة له اصلاً، بل ترتیب الآثار متوقف علی مبادی خاص به» خب مال مردم است آن جا بگوید مال مردم را به آن‌ها بدهم از این جهت یا می‌گوید سروصدا درست می‌شود دعوا درست می‌شود خب هرچی، هرکسی یک مبادی‌ای دارد. این جا هم به خدمت شما عرض شود که

س: اصل علیت را هم شما قبول دارید مثل حضرت امام منکر بشوید؟ چون بهر حال عرفاً اصل علیت وجود دارد که یک وقت این عقد را کردم یقه‌ام را می‌گیرند، یک نحو ترتبی دارد که، عرفاً عرض می‌کنم، یعنی وقتی من این عقد را کردم یقه‌ام را می‌گیرند که این مال را باید بدهی، یعنی عرفاً این اصل علیت، آخر امام می‌فرمایند اصل علیت ج: نه این که می‌رود، نه در اثر آن مال دیگری شده این؛ عقد علت برای این نیست خب حالا ممکن است س: نمی‌گوییم علت تامه، اصل علیت

ج: عرفاً هم نمی‌گوید

س: به نظر عرف چرا

ج: بله مقدمه‌ی اعدادی هست یعنی اگر او نبود موضوع پیدا نمی‌شد برای این؛ اما علت نیست، عرف هم نمی‌گوید علت است به آن معنا ...

س: عرفی به این جهت که عقد کرده الان اگر کالا را تحویل ندهی یقیناً را می‌گیرند، علّیتش را این‌طور می‌گوید، می‌گوییم اصل علّیت هم عرفاً نیست این کلام

ج: نه نیست، علّیت نیست، یعنی از او تراوش می‌کند نیست

س: ???

ج: نه علّیت نیست. علاوه بر این که حالا علّیت هم باشد به چه دلیل حکم معلول حکم علت هم هست؟ این اصولیاً این جوّری نیست، خب شارع معلول را حرام می‌کند علت را کار به آن ندارد. بله یک جاهایی هست که کسی مثل آقای صدر مثلاً ممکن است بگوید که در جایی که علّیت و معلولیت تامه است درواقع حکم را علت بدهد اصلاً معلول حکم ندارد. مثلاً اقطع الشجر اگر مولا گفت یعنی همان ارّه کردن و این‌ها، نه آن قطع، که آن هم درست نیست، عرف هم این جور نمی‌فهمد که بگوید حکم رفته روی

س: آن غیر قاصد را هم روی همین حساب فرمودند؟

ج: بله؟

س: احساس می‌شود آن فرمایش غیر قاصد با این نعم در ارتباط است، یعنی آن جا می‌فرماید قاصد مثل یک مقدمه حرامی برای او درست بکنند، بالا که نقد فرمودید.

ج: آقای شیخ؟

س: بله.

ج: بله.

س: یعنی با نعم در ارتباط هستند؟

ج: بله. «غیر قاصد لترتیب الآثار» که آن جایی که کأن قصد دارد آن جا...

س: مثلاً کأن یک ترتیبی وجود دارد، یک علیتی وجود دارد.

ج: لیس تصرفاً فیه. ببینید خود تصرف را، نه این که حرمت را، می گوید اصلاً تصرف نیست. اما اگر قصدش این است

که کذا بکند همین عقد تصرف است. خب دیگه چه ربطی به هم دارد.

س: همین دیگه، می خواهم بگویم روی همین حساب است دیگه. روی همین حساب برای همین غیر قاصد هم فرمودند

کأنه. چون می خواهد ارتباط بدهند این علت را با معلول دیگه، آن بالا.

ج: نه، آن جایی که علت باشد مثل... و الا آن جایی که غاصب چیز نیست آن جا را نمی گوید.

س: چون می خواهند بدهد؟؟؟ کند دیگه، آن بالا می خواهد؟؟؟ کند قدر متیقن به جا بماند.

ج: مثلاً فرض کنید اصلاً خیال می کنیم مال خودش است ولی واقعاً مال دیگری است.

س: یعنی توی جواز توی نظر شیخ اعظم می خواهد آن علیت را طرد کند لذا می گوید غیر قاصد. نمی خواهم بگویم

درست است. می خواهم بگویم در رأی خودش چون حکم علت و معلول را با هم یکی می خواهد بکند چون بالا

می خواهد بگوید...

ج: نه نمی خواهد بگوید هر جا قاصد است علت است.

س: نه، نه این که هر جا آن داشته باشد، چون این ور را می خواهد کلاً طرد بکند که قدر متیقن را جایی که جایز است

چه این که هیچ قصدی هم نداشته باشد، هیچ علیتی هم نباشد، که هیچ حکم وحدت علت و معلول نباشد.

ج: خب بله، نه علیت باشد، نه قصد کرده باشد ولو علیت نباشد.

این جواب اول. پس بنابراین ما توی این چاله چوله ها نباید بیفتیم. همان حرف اول درست است که تصرف نیست.

جواب دومی که شیخ اعظم می دهند این است که لو فرض کونه تصرفاً؛ قبول بکنیم که این تصرف است اما «فمما استقل

العقل بجوازه مثل الإستضاء و الاضطلاء بنور الغیر و ناره» می گویند باشه تصرف باشه، فرض کنیم تصرف است و از

اشکال اول غمض عین کردیم، اما این تصرف از آن تصرفاتی است که استقلال العقل بجواز آن و حرام نیست. این مثل چی می ماند؟ مثل استضاء بنور غیر است، چراغ کسی روشن است من می روم آن جا توی ملک خودم نه ملک او، یک جایی که حلال است و ربطی به او ندارد، می ایستم مطالعه می کنم. یا اصطلاء به نار غیر است، او آتش روشن کرده حرارتش تا یک متری می آید، من آن جا می ایستم خودم را گرم می کنم. خب همین طور که اصطلاء به نار غیر یا استضاء به نور غیر؛ عقل مستقل بجوازه و عدم حرمت، این گونه تصرفات هم که بگویم «بعث هذا الفرش» این هم استقلال العقل بجوازه.

در این فرمایش هم دو تا مناقشه فرموده شده. یک مناقشه محقق خویی دارند و آن این است که این لایستقل العقل بجوازه. بله ما یقین داریم این حلال است، یعنی شرعاً یعنی شارع حکم.... به خاطر سیره و امثال این ها، می دانیم این شرعاً جایز است اما اگر این سیره نبود، این ها نبود احتمال دارد شارع بگوید نه، بدون اجازه کسی استضاء نکن اصلاً. یا خودت را گرم نکن. این چیه که شما می فرمایید مما یستقل العقل به. «و فیه أنّ الاستقلال العقل بجواز مثل هذا التصرف بحیث یكون مثل حکمه بحسن العدل و قبح الظلم ممنوع» عقل چنین حکمی ندارد. «نعم دعوی القطع بجوازه له وجه لکنه اول الکلام وما نرى من عمل عامّة الناس فی بعض التصرفات کدقّ باب الغیر فهو من جهة قیام السیره القطعیة علی ذلک» خب یک کسی دق الباب می کند خب آن چیزی که دست به آن می گذارد و می زند، خب این اجازه نگرفته که. این از باب سیره است یا از باب اطمینان به این است که آن...

س: إعداد کرده برای...

ج: حالا بعضی وقت ها هم نه، همه جا را هم نمی شود گفت. مثلاً دو بعد از ظهر است، خب این...

س: دو بعد از ظهر؟؟؟ نصف شب.

ج: دو بعد از ظهر خوابیده دیگه.

س:؟؟؟

ج: خب از کجا آدم بگوید که راضی است؟ من گاهی این هم توی ذهنم می‌آید که تلفن کردن هم این است، حالا این تصرف در آن تلفن هست یا نیست؟

س: البته فاز مثال را ایشان عوض کرد. آقای شیخ مثال‌هایش مثال‌های تصرف تکوینی نبوده. آن دق باب تصرف تکوینی است. آن مثال‌ها خیلی واضح‌تر است. این مثال‌ها...

ج: بله بله. نه یک کسی بیاید...

س: این تصرف خارجی است.

ج: خب بله درسته، این تفاوت می‌کند. چون می‌گوید این جور جاها را می‌دانیم، حالا این جا هم همین جور هست یا نیست؟ این جاها ما به خاطر آن جاهایی که شما به رخ ما می‌خواهید بکشید، یا حتی همین استضاء به نور غیر یا اصطلاحاً به نار غیر، این‌ها هم دلیل شرعی، همین سیره یا اماره نوعیه که آدم اطمینان دارد راضی... این خیلی باید آدم بخیل چیزی باشد بگوید که من راضی نیستم مثلاً... و الا این‌ها این جور است. بنابراین اشکال آقای خوبی این است که خلاصه این ما مستقل به العقل نیست. این دلیل دیگری دارد، دلیل شرعی دارد این‌ها و الا اگر ما بودیم و خودمان بودیم نه یک چنین چیزی دارد، بله شک می‌کردیم برائت جاری می‌کردیم.

س: یعنی اگر صدق تصرف بکند؟

ج: بله بر فرض صدق تصرف...

س: این مثال‌ها آخه صدق تصرف هم نمی‌کند.

ج: کدام مثال‌ها؟

س: همین مثلاً استضاء.

ج: نه حالا ببینید فرض داریم می‌کنیم.

س: می‌خواهم بگویم این مثال‌ها با فرض خود شیخ صادق نیست.

ج: نه، می‌گوید اگر صدق تصرف هم بکند، شیخ فرموده اگر صدق تصرف هم بکند...

س: کالاستضاءه، این کال به آن جا نمی خورد.

ج: اگر صدق تصرف هم بکند این از آن تصرفاتی است که می دانیم عقل مستقل به این که جایز است، بعد مثال زدند به مثل آن دو تا. این جا را آقای خویی گرفتند که این لایستقل. این جوری نیست که مثل ظلم باشد، مثل عدل باشد که آن جا مستقل به حسن العدل و قبح الظلم، این را هم بگوییم مستقل به این که جواز دارد. این نیست.

س: می خواهم بگویم که...

ج: حالا اجازه بدهید اشکال دوم را هم بگوییم.

اشکال دوم از شیخنا الاستاد در ارشاد الطالب است. که ایشان می گوید که این که شما می گوید مثل آن دو تا، این تمثیل دارد درست است. ایشان رفته سر تمثیل، در خود ما مستقل اشکال نکرده، رفته سر تمثیل می گوید این تمثیل شما درست نیست. چون آن ها اصلاً استضاءه به نور غیر، تصرف اصلاً نیست. آن انتفاع به نار غیر و نور غیر است. آن اصلاً اسمش تصرف نیست، انتفاع بردن است. شما باید وقتی می خواهید مثال بزنید باید یک جایی را بیاورد که آن هم چی باشد؟ آن هم تصرف باشد. مثلاً اگر شیخ به همین دق الباب مثلاً مثال می زد نه به چیزی که مسلم است که این تصرف در مال دیگری نیست.

س: حالا من همین را می خواستم عرض کنم، حالا غیر از این فرمایش استاد که فرمودید، ما می خواهیم بگوییم که اگر واقعاً توی این مثال هایی مثل استضاءه و این ها تصرف نیست، آیا نمی توانیم بگوییم مستقل العقل به عدم قبحه؟ واقعاً می توانیم بگوییم. یعنی می خواهم بگویم این اشکال، فرمایش آقای خویی از این جهت درست است، اما توی این مثال ها نه دق الباب. در مثال هایی مثل استضاءه اگر بگوییم تصرف نیست که واقعاً هم نیست، عقل واقعاً مستقل بعدم قبحه، این را قبول دارید؟

ج: یعنی به جواز؟

س: بله. بعدم قبحه.

ج: نه، جواز.

س: خب عقل که دیگه حسن و قبحی صحبت می‌کند، عقل که جواز و...

ج: نه، ایشان فرموده جواز دیگه.

س: خب همین دیگه، نهایتش یک چنین جوابی است، این را قبول دارید؟ می‌خواهم بگویم اگر این‌ها تصرف خارجی نیست که واقعاً هم نیست، استضاءه‌ای که مستلزم تصرف تکوینی هم نباشد این را عقل مستقل بعدم قبحه. چه وجهی برای قبح دارد دیگه، من توی خیابان ایستادم چه قبحی فرض می‌شود، قابل تصور؟؟ مگر این که یک عنوان دیگری پیدا کند. خود این را عقل مستقل بعدم قبحه. عقل حاکم در؟؟ می‌گوید اگر خیلی ناراحتی برو چراغت را خاموش کن. که بخواهد من را منع بکند و من بگویم از او چیزی را... چون قبح این جا در این است که من بخواهم حقی را از او ضایع کرده باشم؟ چه حقی را من از او ضایع کردم. این ظاهراً اصلاً نیاز به سیره و این‌ها ندارد که ما بگوییم از باب سیره بخواهیم جوازش را درست بکنیم.

بعد حالا اشکال آقای استاد را بخوانیم «أقول الاستضاءة و الاصطلاء من قبيل الانتفاع بمال الغير الذی لا یکون فیه تصرف و هذا الانتفاع محکومٌ فی الشرع بالجواز لعدم الدلیل علی حرمته و مجرد اجراء العقد علی مال الغير فضولاً لا یکون من التصرف و لا من مجرد الانتفاع بمال الغير کما لا یخفی.»

این نحو اشکال به شیخ اعظم؛ اشکال دوم را حالا دارم عرض می‌کنم از استاد. می‌فرماید «و مجرد اجراء العقد علی مال الغير فضولاً لا یکون من التصرف» خب این را که شیخ قبول دارد می‌فرماید فرض کنید تصرف است. «ثم لو فرض کونه تصرفاً» فرض اگر کردید. حالا شما می‌آیید اشکال می‌کنید می‌گویید که این تصرف نیست، خب این را که شیخ خودش اول فرمود. این اشکال دومش هست که «لو فرض» که تصرف هم هست، عقل مستقل به این که جایز است، بعد فرموده مثل حکمش در آن جا، این تمثیل من کل الجهات نیست، یعنی همان جور که در آن موضوع، نمی‌گویم آن موضوع با آن موضوع یکی است. آن جا انتفاع است، تصرف نیست. فرض هم نمی‌کنم که آن جا تصرف است. می‌گویم چطور در آن جا می‌گویی عقل مستقل به این که انتفاع اشکال ندارد؟ شبیه آن، این جا هم شبیه در چی؟ در استقلال به این که

خودش می‌فهمد. این است که این جا می‌گوید بله درست تصرف است و باشد. و به همین، آن چیزی که شما هم می‌فرمایید جواب داده می‌شود که علی فرض این که تصرف باشد. شما می‌گویید قبیح نیست. ببینید اگر تصرف بود....
س: ???

ج: نه، موضوع را حفظ کنید. اگر تصرف بود باز عقل مستقل؟ یا نه عقل که مستقل برای این که تصرف نیست؟
س: نه فرمایش شما را قبول دارم، من فرمایش آقای خویی را دارم می‌گویم. فرمایش آقای خویی که به طور کلی...
ج: اتفاقاً آقای خویی با این نکته‌ای که توجه به آن بکنید، آقای خویی می‌فرماید ببینید اگر شما فرض کنید تصرف است
چطور عقل مستقل العقل بجواز آن؟
س: این بیانش نبود.

ج: چرا دیگه. به حرف شیخ دارد اشکال می‌کند.
س: نه، آقای خویی به طور کلی می‌خواهد این دو تا مثال‌ها را؟؟
ج: نه نه. «أن استقلال العقل بجواز مثل هذا التصرف» تصرف بودن آن را مفروض گرفته. می‌گوید تصرف است وی این جور تصرف، تصرف فیزیکی آن جوری که، ولی این جور تصرفات نه. حالا آقای خویی می‌گوید نه اگر بنا شد تصرف باشد...
س: چه تصرفی؟ خارجی یا مطلق تصرف؟
ج: تصرف.

س: خب این‌ها مطلق تصرف است.

ج: اگر تصرف بودن را برگردید.

س: حالا شما قضاوت؟؟ در مورد این.

ج: پس بنابراین اگر ما....

س: این تصرف هست.

ج: اگر تصرف را شما فرض کردید که این تصرف است خب عقل چطور مستقل بگوید اشکال ندارد؟ اگر شما می‌گویید اشکالی ندارد... چون ظلم به کسی نیست. بله آن به خاطر این است که تصرف نیست، ظلم نیست. اما تصرف اگر فرض کردیم، فرض محال که محال نیست، فرض کردیم که تصرف است، یک نوع تصرف است، یعنی یک شکلی از تصرف است؛ آن جا دیگه...

س: ولی این؟؟ نیست.

ج: نه، بگوییم ظلم است بدون اذن آنها، خلط این مبحث است.

س: نه ملازمه ندارد، می‌تواند تصرفی؟؟ که قطعاً ظلم نباشد مثل احسان.

ج: نه این دآوری شما به این که این ظلم نیست،؟؟ تصرفی در کار نیست.

س: نه این طور نیست. شما ملازم می‌بینید بین تصرفات. می‌شود تصرفی باشد که اصلاً احسان باشد. تصرف یعنی این که شما در...

ج: یعنی در سلطان دیگری وارد شدن بدون اذن... بدون اذن در؟؟

س: باز هم مطلقاً ظلم نیست.

ج: اگر فرض کردیم یعنی دارد می‌شود دیگه، فرض محال داریم می‌کنیم. اشکال اول این بود که تصرف نیست. اشکال دوم این بود که تصرف است.

س: من می‌گویم حتی داخل؟؟ می‌کنم. می‌شود تصرفی باشد؟؟ بابا احسان پس چیه؟

ج: احسان چیه؟

س: تصرف باشد، به غیر اذنش هم باشد، اذنی هم ندهد.

ج: احسان چیه؟

س: مالش را یک کمکی بکند. این طور نیست که مطلق تصرف با ظلم ملازمه داشته باشد که شما این را بفرمایید. یعنی من می‌خواهم بگویم عقلاء فرضاً هم اعتراف بکنند این تصرف است، باز هم می‌گویند تصرف ظالمانه نیست، تصرف اعم است از تصرف ظالمانه و غیر ظالمانه، با هم ملازمه‌ای ندارند این دو تا.

ج: تصرف در اموال دیگری.

س: باشه، این هم اموال است دیگه.

ج: ببیند تصرف در مال، این صغری را فرض گرفتیم نمی‌توانیم بگویم عقل یستقل من جوازه. حالا علی‌ای حال این هم اشکال دوم مرحوم شیخ اعظم قدس سره است.

اشکال سوم که شیخ فرموده. اشکال سوم این است که حالا «مع أنّه قد يفرض الكلام في ما اذا علم الإذن في هذا من المقال أو الحال ولو أن ذلك لا يخرج عن الفضولی».

اگر یک قرینه حالیه یا مقالیه‌ای بود که ما فهمیدیم این مقدار تصرف را که اشکالی نمی‌کنند، اذن داریم. اصلاً خودش گفته، می‌گوییم آقا اگر افراد فضولۀ بیابند اموال شما را بفروشد ناراضی هستی؟ می‌گوید نه، و این معنایش این نیست که نه تنفیذ می‌کنم. تصریح آمده، مقاله هم گفته می‌گوید نه، ما راضی نیستیم، یا حتی راضی هم هستیم، دلش می‌خواهد برود فضولاً.. برود بکند. خب شیخ می‌فرماید این جاها... یک وقت ما می‌گوییم این کار را اصلاً از فضولیت می‌برد بیرون، خب هیچی از بحث خارج می‌شود اما اگر که نه، این رضایت موجب نمی‌شود که این از فضولی بودن بیرون برود چون اذن به چیز نداده، تنفیذ که نکرده. خب این دلیل شما این جا را نمی‌گیرد پس اخص از مدعا می‌شود، همه صور را نمی‌گیرد. خب این هم درسته ولی خب اشکال این است که برای بعضی صور این دلیل خوب است، این‌ها خیلی اشکال اساسی نیست برای بعضی صور خوب است نه برای کل صور.

اشکال پنجمی که شیخ فرمودند، این است که «مع أنّه لو دل علی بطلان البیع»...

س: استاد چهارم می‌شود.

ج: بله بله چهارم.

چهارم: «مع أنّ تحریمه لا یدل علی الفساد» باشه حالا همه را قبول کردیم و این معلوم شد حرام است، این تصرف هست و این تصرف هم حرام است، خب مگر حرمت دلالت بر فساد می‌کند؟ تا قبل از این اشکال به آن قیاس اول اشکال می‌شد، از این جا به قیاس دوم دارد اشکال می‌شود که می‌گفتیم که این مُحَرَّم است و نهی در معاملات دلالت بر فساد می‌کند پس این فاسد است. این اشکال چهارم مال قیاس دوم است. که شیخ می‌فرمود نه، «تحریمه لا یدل علی الفساد» حالا این جا یک مقداری آقای نائینی حرف دارند، آقای خویی حرف دارند، امام حرف دارند این جا که ان شاء الله این‌ها را در جلسه بعد عرض می‌کنیم و صلی الله علی محمد و آله.

پایان.